

سخن نخست

سید علیرضا موسوی^۱

در جریان تصوف، مفهوم «ولایت» ارتباطی عمیق و بنیادین با «وحدت شخصی وجود» برقرار می‌کند. مطابق نگرش متصوفه «ولی یا انسان کامل» فردی است که به مقام فناء فی الله نائل آمده و با خدا متحد گشته است. در این دیدگاه، «ولی» تجسم زنده توحید است؛ زیرا وجود او با اراده و خواست خدا یکی شده و بدین ترتیب، هرگونه دوگانگی میان او و حق از میان رفته است. این مقام در حقیقت تجلی معرفت خداوند در کامل‌ترین شکل آن است و نشان می‌دهد که توحید در عرفان نه تنها در عرصه اعتقاد و نظر، بلکه در عمل و عمق وجود انسان نیز محقق می‌شود. به واقع، تنها اولیا هستند که معرفت حقیقی به خداوند را کسب کرده‌اند. دیگر انسان‌ها نیز تنها از طریق این اولیا می‌توانند در مسیر توحید گام نهاده و به شناخت خداوند نائل آیند.

این مجموعه مقالات تلاش دارد تا به بررسی برخی از مهم‌ترین موضوعات و مسائل مرتبط با «خداشناسی» و «ولایت» در تصوف بپردازد که در ادامه کلیات و مقدماتی درباره هرکدام از این موضوعات بیان می‌شود.

۱. مدیر گروه تصوف پژوهشگاه علوم و معارف اسلامی خاتم النبیین علیهم‌السلام.

تصوف

تصوف به‌عنوان یکی از جریان‌های مهم و تأثیرگذار باطن‌گرا در میان مسلمانان، نقش بسزایی در ارائه تفسیر عرفانی از آموزه‌های دینی ایفا می‌کند. این مکتب با تمرکز بر ابعاد باطنی دین، تلاش دارد تا تفسیری انفسی و تأویلی از مفاهیم اسلامی ارائه دهد که فراتر از ظواهر دینی باشد و این جدایی میان ظاهر و باطن تعالیم دینی، به بروز آسیب‌های متعدد و انتقادهای گوناگون در خصوص صوفیان انجامیده است.

ضروری است به این نکته توجه کنیم که تصوف، به‌ویژه در مرحله‌های اولیه خود، به‌دنبال پاسخ‌گویی به نیازهای روحانی و معنوی جامعه‌ای بود که به‌شدت تحت‌تأثیر تحولات اجتماعی و سیاسی قرار داشت؛ از این رو، صوفیان کوشیدند تا با پیوند دادن مفاهیم باطنی به متون دینی و تجربیات شهودی، زمینه‌های جدیدی برای شناخت خدا و مباحث الهیاتی فراهم آورند. این فرایند منجر به شکل‌گیری تفسیرهای نوین و ظهور اندیشه‌های عرفانی شد که همچنان در متون متصوفه قابل مشاهده است؛ دیدگاه‌هایی که عموم عالمان دینی، آن را نوعی انحراف و کژروی از اصول اولیه دین مبین اسلام تلقی می‌کنند.

صوفیان در مسائل باطنی و معنوی، از معارف ثقلین که مورد سفارش خاتم النبیین ﷺ بوده، فاصله گرفتند و عمدتاً از اندیشه‌ها و نسخه‌های سلوکی مکاتب و ادیان بیگانه، مانند مسیحیت و هندوئیسم بهره جستند. این اقتباس و تأثیرپذیری، ابتدا در حوزه سلوک و اعمال مشهود بود؛ اما به تدریج دامنه آن گسترش یافت و اکثر مسائل نظری و اعتقادی، به‌ویژه موضوع توحید و ولایت را نیز در بر گرفت.

معنای وحدت وجود

نظریه «وحدت شخصی وجود» یکی از بنیادی‌ترین آموزه‌های جریان تصوف در زمینه توحید و شناخت خداوند شناخته می‌شود. این نظریه، که برای تبیین رابطه میان «خالق و مخلوق» یا به بیانی دقیق‌تر «ظاهر و مظهر» شکل گرفته، از سوی صوفیان و عارفان اسلامی به‌مثابه راهی برای توضیح کیفیت اتحاد موجودات با حقیقت مطلق تلقی می‌شود. تفسیرها و بیان‌های گوناگونی از این نظریه ارائه شده است؛ اما مشهورترین تقریر آن، به نام «وحدت شخصی وجود» یا «وحدت وجود و موجود» شناخته می‌شود.

پیروان این دیدگاه معتقدند که «وحدت شخصی» به‌گونه‌ای ظریف و دقیق با نظریه‌های اتحاد و حلول متفاوت است و از نقص‌ها و اشکال‌های معرفتی آن‌ها مبرا است.

در این دیدگاه، خداوند به عنوان وجودی یگانه و مطلق، در تمامی مظاهر و پدیده‌ها ظهور می‌کند؛ اما این ظهور و تجلی، به معنای این نیست که خداوند با مخلوقات خود به لحاظ ذات، یکی شده یا در آن‌ها حلول کرده باشد. بلکه، براساس این نظریه، وجود، تنها از آن خداست و دیگر موجودات، سایه‌ها و تجلیات او هستند که وجودی جدای از وجود او ندارند؛ از این رو، نظریه وحدت شخصی وجود به گونه‌ای تفسیر می‌شود که امکان تفکیک میان «وجود» و «موجود» را از میان برمی‌دارد. این نظریه در بطن خود، جهان را همچون کتابی واحد و یکپارچه می‌بیند که هریک از مظاهر آن، نشانه‌ای از خداوند است. به‌واقع این نظریه مبتنی بر دو اصل است، به طوری که قائل به آن باید این دو اصل را توأمان بپذیرد و این دو اصل عبارت‌اند از:

۱. نفی وجود از ماسوی الله و عدمی دانستن عالم؛^۱
۲. انحصار وجود به الله تعالی.^۲

طبق این دیدگاه، عالم هستی چیزی جز وجود واحد و یکپارچه و بسیط خدا نیست. بقیه مخلوقات با همه کثرت و تعددشان، ذاتاً باطل و معدوم و موهوم‌اند. لذا صادق‌ترین شعر عرب، این بیت لبید است که گفت:

«هر چیزی غیر از خدا، باطل است و باطل عدم است.»

«ألا كل شيء ما خلا الله باطل - و الباطل عدم-»^۳

حال طبق این دیدگاه پرسش این است که کثرات و موجوداتی که انسان بالعیان و بالوجدان مشاهده کرده و وجودشان را تصدیق می‌کند چه هستند؟ پاسخ این است که این کثرات، مظاهر عینی اسما و صفات خدا هستند و اسما و صفات خدا در جهان بینی صوفیه، همان ذات خدا به ضمیمه یک اسم است و نباید پنداشت آن‌ها موجودیتی سوای موجودیت حق تعالی دارند؛ مثلاً انسان کامل، مظهر اسم الله است، یا پیامبر اکرم ﷺ،

۱. ابن عربی، محی‌الدین، فصوص الحکم، ج ۱، ص ۹۶؛ همان، ص ۵۱؛ همان، الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)، ج ۱، ص ۲۷۹؛ همان، فصوص الحکم، ج ۲، ص ۶۱-۶۵.

۲. ابن عربی عبارات زیادی درباره تأکید بر انحصار وجود به خدا دارد؛ مانند «فما فی الوجود مثل، فما فی الوجود ضد، فإن الوجود حقیقة واحدة والشیء لا یضاد نفسه»، «و ما فی الوجود غیر الله»، «و الوجود کله حق» و «لا موجودا الا الله».

رک: ابن عربی، محی‌الدین، فصوص الحکم، ج ۱، ص ۹۲ و ج ۱، ص ۴۰۶؛ همان، الفتوحات مکیه، ج ۲، ص ۶۳.

۳. همان، الفتوحات مکیه، ج ۱، ص ۷۱۶.

مظهر اسم رحمان خداست و عین ذات الهی، حساب می‌شود.^۱ شیاطین و ابلیس، مظهر اسم مضل خدا هستند و اسم نیز عین ذات الهی است؛ زیرا اساساً چیزی غیر از خدا وجود ندارد و یگانه مصداق موجود، حق متعال است؛^۲ از این رو ابن عربی می‌گوید:

العارف من یری الحق، عین کل شیء»^۳

«فما خرج عنه شیء لم یکن عینه، بل هوئیته هو عین ذلك الشیء»^۴.

اینکه مبدع نظریه وحدت وجود در عالم اسلام چه کسی بود، محل اختلاف است. برخی به اسم کسانی مثل حسین بن منصور حلاج اشاره کرده‌اند و برخی دیگر از عطار و سنایی و مولوی سخن گفته‌اند؛ اما به نظر می‌رسد قول صحیح، ابن عربی و شارحان کتاب‌های او هستند و همان‌ها بودند که این دیدگاه را برای نخستین بار تبیین و تدوین کردند. ابن عربی چندان از اصطلاح «وحدت وجود» یاد نمی‌کند؛ زیرا «وجودشناسی» دغدغه ذهنی یک فیلسوف و از مسائل فلسفی است و عرفا و صوفیه هیچ‌گاه خود را در مفاهیم ذهن، گرفتار نمی‌کنند؛ اما شارحان کتاب‌های ابن عربی در رأس آن‌ها قونوی داشته‌اند اندیشه‌های ابن عربی را با اصطلاحات فلسفی و دغدغه‌های فیلسوفانه پیوند دهند و اصطلاح «وحدت وجود» در همین هنگامه بود که به وجود آمد و رایج شد.

تا پیش از ابن عربی، سخن از «فناء فی الله»، «اتحاد با خدا» و «شهود ذات حق» و حتی انکار کثرات بین صوفیه رایج بود؛ اما این سخنان یا در قالب اشعار و شطح و طامات بیان می‌شد یا صرفاً کلمات قصار و فلتاتی فاقد مبنا، اصول و ساختار فکری منسجم بود. ابن عربی و به‌ویژه شارحان مکتب او توانستند از بُعد وجودشناختی و معرفت‌شناختی این دیدگاه را تبیین و نظام‌مند کنند. به همین جهت برخی معتقدند، توحید صوفیه تا پیش از ظهور ابن عربی را باید در قامت نظریاتی مثل «وحدت شهود» یا «حلول و اتحاد» نظاره کرد.^۵

۱. «أنه تعالی هویة کل عضو منها، فلم یکن العامل غیر الحق، و الصورة للعبد، و الهویة مدرجة فیة ای فی اسمه لا غیر لأنه تعالی عین ما ظهر. و سمی خلقاً و به کان الاسم الظاهر و الآخر للعبد».

فصوص الحکم، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲. قیصری، داوود، شرح فصوص الحکم، ص ۴۰۰.

۳. ابن عربی، محی‌الدین، فصوص الحکم، ج ۱، ص ۱۹۲.

۴. همان، فصوص الحکم، ج ۱، ص ۱۷۰.

۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۱۸۲.

وحدت وجود فلسفی

عدم تفکیک وحدت وجود فلسفی با وحدت وجود عرفانی، یکی از خلط‌های رایج در این مباحث است که بر صعوبت و دشواری این مباحث افزوده است. وحدت وجود فلسفی اشاره به دیدگاه فلاسفه حکمت متعالیه و در رأس آن‌ها صدرالمآلهین شیرازی دارد. این نظر را که «تشکیک در وجود» یا «وحدت سنخی وجود» یا «وحدت وجود و کثرت موجود» هم می‌نامند، هرگز وجود ماسوی الله و موجودیت و حقیقت کثرات را نفی نمی‌کند و به تشکیک در مراتب وجود باور دارد و می‌گوید: همان‌طور که خداوند هست، انسان هم هست؛ اما انسان وجود ضعیف‌تری نسبت به خدا دارد، درحالی‌که نظریه وحدت شخصی وجود، تشکیک در وجود را به شدت نفی کرده و تشکیک در مظاهر وجود واحد را می‌پذیرد و راساً وجود ماسوی الله را انکار می‌کند که لازمه آن عدم و وهم پنداشتن کثرات است.

فیلسوف از منظر عقلانی و فلسفی، هرگز نمی‌تواند برخلاف بداهت عقلی و وجدان خود، وجود خویش و کثرات را نفی کند، به همین جهت اساطین فلسفه مثل ابن‌سینا و شیخ اشراق و حتی خود مرحوم ملاصدرا در صف اول منتقدان نظریه وحدت شخصی وجود قرار داشتند و اگر در عبارات برخی فلاسفه، اشاراتی به وحدت وجود عرفانی دیده می‌شود، به همان اندازه نیز از فضای فلسفی و عقلانی فاصله گرفته‌اند و در پارادایم عرفانی و شهودی، بدین اقوال تفوه کرده‌اند.

ادله وحدت وجود

معرفت‌شناسی صوفیه، مبتنی بر اشراق و شهود و دریافت درونی است و راه رسیدن به این اشراق نیز کنار زدن حجاب‌ها و دریدن موانع است و از مهم‌ترین حجاب‌های سالک، عقل و تعقل و برهان و استدلال است. این نگاه صوفیه، هر نوع کنش منطقی و عقلانی در مباحث اعتقادی را نفی و طرد می‌کند.^۱ به همین جهت ابن‌عربی و مشایخ بزرگ پیش از او، درصدد تبیین عقلانی دیدگاه توحیدی خود نبودند، بلکه این شاگردان و شارحان مکتب ابن‌عربی بودند که درصدد این کار برآمدند؛ اما فارغ از بحث حجیت و معرفت‌بخشی این مکاشفات، محتوای شهود عرفا نیز عمدتاً متناقض و غیرقابل تبیین بود و حتی اگر دلالت صریحی هم بر وحدت وجود داشت، همچنان آن چیزی که اثبات می‌شد وحدت

۱. ابن‌عربی، محی‌الدین، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۴ و ۵۱؛ همان، ص ۵۱.

شهود بود و نه وحدت وجود.

اما تصوف رفته‌رفته با فلسفه و مفاهیم فلسفی آمیخته شد و این پیوند ناهمگون، نویسندگان صوفیه به‌ویژه شارحان کتب ابن عربی را تشویق به تبیین فلسفی و عقلانی از آموزه‌های خود و در رأس آن‌ها نظریه وحدت وجود کرد؛ اما همان‌طور که انتظار می‌رفت، نتیجه مطلوب و درخشانی به دست نداد. چه اینکه علم فلسفه مشغول بحث از مفاهیم و تصورات است و عرفان در وادی وهم و شهود سخن می‌گوید و هر تلاشی برای اتحاد «عقل و وهم» محکوم به شکست.

ابن‌ترکه در کتاب تمهید القواعد دلایل عقلی متعددی برای وحدت وجود ذکر می‌کند؛ اما همان‌طور که محققان و عرفان‌پژوهان آشنا با فلسفه خاطر نشان ساختند، این ادله به دلیل اینکه دارای پیش‌فرض‌هایی مثل تحقق عینی وجود و اصالت وجود و اشتراک لفظی وجود و جعل ماهیت و غیره بوده و غالباً بین مفهوم و مصداق وجود خلط کرده‌اند از جانب محققان با شدیدترین بیان نقد شده است. سید جلال آشتیانی درباره ادله عقلی عرفا و صوفیه می‌نویسد:

«اکثر ادله عقلی آنان، ضعیف و شبیه کلمات اهل کلام مبتلایان به اوهام از اشاعره و معتزله است».^۱

شاید بتوان گفت: شاخص‌ترین و مهم‌ترین دلیل عقلی وحدت وجود، استناد به قاعده «بسیط الحقیقة» است که در این جستار به تفصیل مورد نقد و ابرام قرار گرفته است.^۲ عرفا و صوفیه همچنین در مقام ارائه استناد و حیانی برای دیدگاه توحیدی خود، به دسته‌هایی از آیات و روایات استناد کرده‌اند. این استنادها فارغ از تمام اشکالات سندی و دلالی، از نظر روشی مغشوش هستند؛ زیرا اولاً بدون در نظر گرفتن مجموعه متون و حیانی، در آن مسئله است و غالباً به تک‌گزاره‌ای در مجموعه تمام متون استناد می‌شود و ثانیاً استنادها به متون دوپهلوی و اصطلاحاً متشابه دینی صورت گرفته است که از جانب تمام علمای دین مردود دانسته می‌شود.^۳

فناء فی الله همانند دیگر آموزه‌های صوفیه، تاریخ پرفراز و نشیب و دگردیسی‌های

۱. ابن‌ترکه، تمهید القواعد، مقدمه آشتیانی، ص ۱۸.

۲. برای اطلاع بیشتر به این مقاله از جستار پیش رو مراجعه شود: بررسی و تحلیل قاعده بسیط الحقیقة.

۳. برای اطلاع بیشتر به این مقاله از جستار پیش رو مراجعه شود: نقد و بررسی مهم‌ترین ادله قرآنی وحدت شخصی وجود.

فراوانی داشت و به تدریج از یک قول بسیط و عبارت مختصر، تکامل یافته و به مبنایی بنیادین و مبسوط تبدیل شد. صوفیان معتقدند فناء فی الله به معنای یکی شدن با خداست؛ اما به این دلیل که نظریه حلول و اتحاد در عالم اسلام به شدت ناپسند تلقی شده و قانونین آن تکفیر و مقتول شده‌اند، صوفیان کمتر از اصطلاح اتحاد استفاده می‌کنند و سعی در مرزبندی نظری با اصحاب حلول دارند؛ در حالی که ماحصل تمام این اقوال، اتحاد انگاری خالق و مخلوق است و این‌ها عبارات مختلف و اصطلاحات گوناگون برای اشاره به همین معنا هستند.

مطالعات مقایسه‌ای درباره وحدت وجود

آموزه وحدت وجود در تصوف با برخی از انظاری که در مکاتب و ادیان غیراسلامی مانند فلسفه یونان، هندوئیسم و عرفان مسیحی مطرح شده است، شباهت‌هایی دارد که در بررسی این ارتباطات، موارد زیر قابل توجه هستند:

۱. فلسفه یونان: در آثار فلاسفه‌ای مانند افلاطون و نوافلاطونیان (مثل فلوطین)، ایده‌هایی یافت می‌شود که به وحدت هستی اشاره دارند. در نوافلاطونیسم، اصل «یکی» (One)، سرچشمه همه موجودات توصیف می‌شود و جهان به‌عنوان تجلی آن «یکی» دیده می‌شود. هرچند تفاوت‌هایی با وحدت وجود صوفیه وجود دارد، می‌توان برخی از شباهت‌ها را دید، به‌ویژه در نحوه درک رابطه بین خدا و مخلوقات.

۲. هندوئیسم: در فلسفه ودانتا، به‌خصوص در آموزه‌های آدویته ودانتا و تفاسیر شنکره، آموزه‌ای به نام اتحاد برهمن و اتمن مطرح است که براساس آن، همه چیز در ذات خود، یک وجود واحد است و جهان تجلی برهمن است. این آموزه شباهت زیادی با ایده وحدت وجود دارد؛ زیرا هر دو بر یگانگی بنیادین وجود و تجربه خدا در همه چیز تأکید دارند.

۳. عرفان مسیحی: در سنت عرفان مسیحی نیز برخی از اندیشوران و عارفان (مانند مایستر اکهارت) به ایده‌هایی نزدیک به وحدت وجود اشاره کرده‌اند، جایی که انسان می‌تواند به‌نوعی یگانگی و اتصال مستقیم با خدا برسد. البته این تفکرات معمولاً در چهارچوب ایمان مسیحی باقی می‌مانند، ولی شباهت‌هایی به وحدت وجود در آن‌ها دیده می‌شود.

۴. عرفان یهودی: به‌ویژه در قبالا (Kabbalah)، آموزه‌هایی وجود دارد که با مفهوم وحدت وجود، شباهت‌هایی دارد. یکی از مفاهیم کلیدی در قبالا، این سوف (Ein Sof) یا «بی‌نهایت» است، که به ذات الهی بی‌پایان و ناشناختنی، اشاره دارد. در این نظام فکری، جهان و تمام موجودات، تجلیاتی از این بی‌نهایت الهی هستند. در عرفان قبالای یهود، به‌ویژه در مفهوم سفیروت (Sefirot)، جهان به‌عنوان تجلی و ظهور این سوف در قالب سلسله مراتبی از مظاهر و ویژگی‌های الهی دیده می‌شود. این دیدگاه، تا حدودی به وحدت وجود نزدیک است؛ زیرا قبالایی‌ها نیز باور دارند که تمام هستی، ریشه در ذات واحد الهی دارد و در واقع همه چیز به‌نوعی به خدا بازمی‌گردد.^۱

معنای ولایت

وَلِي (بر وزن فلس) از واژگان قرآن کریم به معنای نزدیکی و قرب است. این واژه مشتقاتی دارد که در آیات قرآن به کار رفته است؛ مانند تَوَلَّيْتَهُ (به فتح تاء و کسر لام و فتح یاء) به معنای اعراض، رو کردن و سرپرست کردن، تَوَلَّيْتُ (به فتح تاء و واو و کسر لام مشدده) به معنای دوست اخذ کردن و سرپرست، وَلِي (به فتح واو و کسر لام) سرپرست و اداره‌کننده امر، مَوْلِي (به فتح میم و لام) به معنای سرپرست و مالک عبد، صدیق و غلام، أَوْلِي (به فتح همزه و لام) به معنای نزدیک‌تر و سزاوارتر و وِلَايَةٌ (به فتح واو و لام و یاء) و وِلَايَةٌ (به کسر واو و فتح لام و یاء) به معنای قرابت.^۲

در نگاه صوفیه، «ولی» در لغت به معنای «نزدیکی و قرب بدون فاصله» است. در اصطلاح نیز همچون دیگر واژگان و تعابیر دینی، معنایی انفسی و باطنی پیدا کرده و آن را به معنای فانی شدن بنده در الله می‌دانند.^۳ به عبارت دیگر، این نهایت مرتبه قرب، کنایه از فناء فی الله است.^۴ ولی، به چنان مرتبه‌ای از قرب و محبت و نزدیکی با خدا رسیده

۱. برای اطلاع بیشتر به این مقاله از جستار پیش رو مراجعه شود: بررسی آموزه وحدت وجود در مکاتب و ادیان.

۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ت الحسینی، ج ۱، ص ۴۵۵؛ جوهری، اسماعیل، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، ج ۶، ص ۲۵۲۸.

۳. نباید از نظر دور داشت که این مفهوم نیز همانند دیگر مفاهیم حوزه تصوف، دگردیسی‌ها و تطوراتی داشته است؛ به‌طوری که ابتدا همانند دیگر اهل سنت ولی را به معنای محب یا ناصر یا صدیق دانسته و سپس در قرون بعدی معنای فناء فی الله را برای آن ذکر کرده‌اند.

۴. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، ص ۹۸۶.

است به طوری که دیگر واسطه‌ای میان او و خدا نیست و در ذات حق، فانی و مندک گشته است.^۱ «فالولی هو الفانی فی الله القائم به»^۲
سید جلال‌الدین آشتیانی در این رابطه می‌نویسد:

«ولی، کسی را گویند که فانی در حق و باقی به رب مطلق باشد و از مقام فنا به مقام بقا رسیده و جهات بشری و صفات امکانی او در جهت وجودی ربانی فانی گشته و صفات بشری او مبدل به صفات الهی گردیده باشد».^۳

قیصری می‌گوید:

«بدان که ولایت از ولی گرفته شده و ولی به معنای قرب است...^۴
ولایت خاصه همان فنای در خداوند سبحان است. فنای در ذات و صفات و فعل خداوند. پس، ولی همان فانی در خداوند است که وجودش همان وجود خدا و قائم به او شده و این شخص نشان‌دهنده اسما و صفات خدا در وجودش است».^۵

جامی به نقل از جوزانی دارد:

«ولی آن بود که از حال خود فانی بود و به مشاهده حق باقی».^۶

محمد نسفی در کتاب انسان کامل ولایت را به معنای «نزدیکی» دانسته^۷ و در کشف الحقائق با تفصیل بیشتری معنا را شرح داده و می‌گوید:

«بدان که ولایت، نزدیکی و دوستی است و نزدیکی و دوستی که مقام قرب و محبت است، یک مقام است و اگر چنانچه دو مقام‌اند: مقام محبت بعد از مقام قرب باشد که محبت بی قرب امکان ندارد. از جهت

۱. جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص، ص ۲۱۴.

۲. قیصری، داود، رساله الولایه، تصحیح آشتیانی، ص ۲۶.

۳. جلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری، ص ۸۶۷.

۴. آشتیانی، داود قیصری، رسائل قیصری، ص ۱۵۳.

۵. قیصری، داود، رسائل قیصری، ص ۱۵۳.

۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵.

۷. نسفی، محمد، انسان کامل، ج ۱، ص ۳۱۶.

آنکه مراد از قرب، معرفت است، پس معرفت هرکه زیاد بود، محبت او زیاد باشد»^۱.

اما مقام ولایت در تصوف «نوعی» و «اکتسابی» است. تعابیر نوعی در مقابل شخصی و تعبیر اکتسابی، در مقابل موهوبی است. شیعیان اثنی عشری معتقدند: ولایت، شخصی و موهوبی است؛ یعنی تا روز قیامت دوازده شخص بیشتر «ولی» نیستند که هر عصری، متعلق به تنها یک نفر از آنهاست. این مقام و جایگاه نیز از جانب خدا به آنها اعطا شده است و این طور نیست که با تلاش و اجتهاد خود آن را کسب کرده باشند؛ اما در نگاه متصوفه، هر انسانی با هر نسب و حَسَبی، در صورت ورود به سلوک عرفانی و اشتغال به ریاضت و ذکر، می تواند صاحب مقام «ولایت» شود و آن را «کسب» کند و این مقام صرفاً عطایی و موهوبی صرف نیست؛ لذا می گویند: «الولاية مكتسبة، والاكتساب افتعال و هو طلب الشيء بقوة واجتهاد»^۲. ابن عربی در بحث تفاوت بین نبوت و ولایت در باب ۳۰۳ فتوحات مکیه با اشاره به اکتسابی بودن آن می گوید:

«فالنبوۃ اختصاص من اللّٰه یختص بها من یشاء من عباده و قد أغلق ذلك الباب و ختم برسول اللّٰه محمد ﷺ و الولاية مكتسبة إلى يوم القيامة»^۳.

از صوفیان فرقه ای، ابوالقاسم راز شیرازی می نویسد:

«این سلسله علیّه ولایت، انقطاع و انقراض ندارد، پس در هر عصری باید یک نفر به شیوه ولایت و عرفان و کمالات جناب شیخ معروف [کرخی] به هم رسد»^۴.

یا مولوی درباره نوعی بودن ولایت می گوید:

۱. نسفی، عزیزالدین، کشف الحقائق، ص ۷۹.
 ۲. جزائری، عبدالقادر، المواقف فی التصوف والوعظ والإرشاد، ج ۱، ص ۱۳۴-۱۳۵.
 ۳. ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۱۴. «نبوت اختصاصی از جانب خداست و هرکس از بندگانش را که بخواهد بدان اختصاص می دهد و آن را دروازه بسته شده و به رسول خدا ﷺ ختم گردیده است؛ اما ولایت تا روز قیامت قابل کسب است و هرکس در تحصیل آن کوشش کند، برایش حاصل می شود».
 ۴. راز شیرازی، تصحیح و شرح پنج رساله از ابوالقاسم راز شیرازی، ص ۶۰۱.

پس به هر دوری ولیی قائم است

آزمایش تا قیامت دائم است

پس امام حیی قائم، آن ولی ست

خواه از نسل عُمَر خواه از علی ست^۱

عین القضاة همدانی هم اشاره دارد:

«در هر عصری شاید «هزار هزار» پیر و ولی وجود داشته باشد و

منحصر کردن آنها به «یک تن» در هر عصری صحیح نیست»^۲.

اهمیت و ضرورت ولایت در تصوف

تمام نظام سلوکی و ساختمان عقیدتی تصوف، مبتنی بر پیر طریق یا مرشد است؛ چنان که ابوسعید ابوالخیر می گوید:

«مدار طریقت بر پیر است» الشیخ فی قومه کالنبی فی امته^۳ و محقق و

مبهرن است که با خویشتن به هیچ جای نتوان رسید»^۴.

از نگاه صوفیه، انسان به تنهایی نمی تواند در کوی عشق قدم گذاشته و به سمت معشوق رهسپار شود، بلکه طی این طریق، باید به واسطه و دستگیری و هدایت مرشدی راه رفته، صورت پذیرد.

از طرف دیگر، آن وصفی که به مرشد طریقت، مشروعیت دینی، مقبولیت عرفی و وجه ای قدسی و ملکوتی بخشیده، وصف «ولایت» است. این چنین بود که بحث درباره ولایت، از همان دوران اولیه تصوف، مورد توجه غالب مشایخ و بزرگان این جریان بوده است، چنان که هجویری اشاره دارد: «پیش از این مشایخ اندرین، کتب ساخته اند»^۵ و بخش مهمی از اندیشه ها، ادبیات و فرهنگ تربیتی صوفیانه ذیل مفهوم ولایت و محور ولی تعریف می شوند. می توان گفت: با نقادی مسئله ولایت در تصوف، به نوعی ارکان و پایه های این مکتب، لغزان شده و بسیاری از مبانی آنها دچار چالش می شوند.

۱. مولوی، جلال الدین، مثنوی، ص ۱۹۲.

۲. عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد، نامه های عین القضاة، ج ۲، ص ۹.

۳. محمد بن منور، اسرار التوحید، ص ۵۶.

۴. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۶۵.

تاریخچه و پیشینه ولایت صوفیه

واژه «ولایت» و «اولیا» در تصوف، عنوانی است که به برترین و کامل ترین انسان‌های عصر اطلاق می‌شود. پیشینه بحث از کامل ترین انسان در تصوف، به قدمت خود این جریان است. آن‌ها در قرون اولیه، برای اشاره به این افراد، از واژگانی مثل «زاهد» و «ناسک» و «رهبان» یا صدیق استفاده می‌کردند و مقام و منزلت عرفانی آن‌ها را «صدق» می‌دانستند؛ چه اینکه صوفیان نخستین براساس عقاید مذهبی اهل سنت، سیمای برترین بشر را در قامت خلیفه اول خود، یعنی ابوبکر بن ابی قحافه ترسیم می‌کردند و چون لقب «ابوبکر» در منظومه فکری آن‌ها «صدیق» بود، مقام «صدق» را بالاترین وصف انسان کامل می‌خواندند.

در قرن اول و دوم، مجموعه کتاب‌هایی به نام کتاب الزهد تألیف می‌شد که کتاب الزهد عبدالله مبارک رمزی (م ۱۸۱ق) از معروف ترین این آثار است. در این کتاب‌ها، چندان از بحث ولایت و مقام ولایت یاد نشده و حتی اهل بیت علیهم السلام در کنار دیگر زاهدان و به صورت حاشیه‌ای مورد اشاره واقع شده‌اند، بلکه چهره افرادی مثل معاویه بن ابی سفیان در برخی از این آثار پررنگ‌تر است.^۱

در قرن سوم، سنت کتابت و گردآوری سخنان و آموزه مشایخ در قالب‌های مختصری کتاب و کتابچه رایج شد. در این دوره می‌توان به بُرجلانی (۲۳۸ق)، خُتلی (۲۶۰ق) و ابراهیم بن جنید (۲۷۰ق) صاحب کتاب‌هایی موسوم به کتاب الرهبان^۲ و ابن ابی الدنیا (۲۸۱ق) صاحب کتاب الاولیاء اشاره کرد.^۳ این تک‌نگاری‌ها بعدها در مجموعه‌های مفصلی از قبیل حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی ادغام شد.^۴ در این قبیل مجموعه‌های اولیه، گفتمانی نظام‌مند و روشن برای ارائه مباحث دیده نمی‌شود، بلکه تمام تلاش نگارنده معطوف به نقل اقوال و حکایات و توضیحات مختصر اخلاقی، حول مباحث منقول است. در خلال قرن سوم از نخستین عبارات قابل توجه صوفیه در بحث ولایت، کلمات سهل تستری (م ۲۸۳ق) در خصوص اهمیت و جایگاه مقام اولیا در کون و فساد و بقاء

۱. ر.ک: سوری، تصویر امامان شیعه علیهم السلام در متون زهد و تصوف نخستین، ص ۵۳.

۲. ابن ندیم، محمد ابن اسحاق، الفهرست، ص ۲۳۷.

۳. راتکه، اوکین، مفهوم ولایت در دوران آغازین، ص ۳۹.

۴. راتکه، برند، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ص ۲۹.

ارض و هدایت مردم است.^۱ بعد از آن ابوسعید خِرّاز (م ۲۸۶ق) با نگارش کتاب الکشف و البیان افکار و سخنان پراکنده مشایخ پیشین در مباحثی مثل ولایت را نظم و ترتیب و بسط می‌دهد؛^۲ اما خِرّاز همچنان عمده مباحث خود را ذیل عنوان «صدق» بیان می‌کند و حتی نام اثری که در آن به بحث از ولایت پرداخته، کتاب الصدق است و مقام صدق را تالی تلو نبوت می‌داند.^۳ در قرن چهارم، جعفر خُلدی (م ۳۸۰ق) صاحب حکایات الاولیاء^۴ و ابوسعید اعرابی (م ۳۴۱ق) صاحب کتاب طبقات النساک^۵ از دیگر نویسندگانی هستند که به نقل و بازگویی حکایات مشایخ دست یازیده‌اند.

در اوایل قرن چهارم، حسین بن منصور حلاج (م ۳۰۹ق) که از گرایش‌های به تشیع اسماعیلی^۶ برکنار نبود و بسیاری او را از پایه‌گذاران بحث انسان کامل در تصوف می‌دانند، در کلمات خود با صراحت از مقام و واژه «ولایت» یاد می‌کند.^۷ اما فصل مشترک در عبارات و آثار این صوفیان حول بحث ولایت، عدم قرابت و سنخیت با تعالیم و مبانی شیعه اثنی عشری است.^۸

ارتباط ولایت در تصوف و تشیع

یکی از مباحث مهم در آموزه ولایت صوفیه، بررسی ارتباط آن با آموزه امامت شیعی است. برخی از عرفان‌پژوهان و صوفیان درصدداند که میان آموزه ولایت در تصوف و تشیع پیوند ایجاد کرده و آن‌ها را به یک معنا و مفهوم بازگردانند؛ درحالی‌که دیدگاه صوفیه در بحث ولایت

۱. سهل تستری، سهل بن عبدالله، تفسیر القرآن العظیم، ص ۳۳۹.
۲. پول نوپا، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، ص ۲۰۱-۲۰۵.
۳. سلمی، محمد بن حسین، عبدالرحمن، حقائق التفسیر، ص ۷۹۱.
۴. بغدادی، ابوبکر خطیب، تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۳۵.
۵. سلمی، عبدالرحمن، طبقات الصوفیة، ۴۲۷-۳۰؛ اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۲۵.
۶. «مصطفی کامل الشیبی بر آن است که حلاج افکارش را از اسماعیلیان گرفته و با اخوان الصفا و تعلیماتشان آشنا بوده است؛ از جمله آنکه مانند اسماعیلیه، از حروف مقطعه برای رمز در شعر و نثر استفاده کرده و نیز به رسم داعیان اسماعیلی، نام مستعاری هم داشته است (محمد بن احمد فارسی)؛ از این رو احتمال داعی بودن وی منتفی نیست». کامل مصطفی شیبی، الصلة بین التصوف و التشیع، ج ۲، ص ۶۶. ابن خلکان می‌نویسد: رابطه حلاج با اسماعیلیان و علویان سبب تحریک دربار خلافت عباسی ضد او بوده است. ابن مسکویه در کتاب تجارب الامم آورده است که حلاج با قرمطیان روابط پنهانی داشته و از افکارشان متأثر بوده است، حتی حلاج به خط رمزی مفرط نیز آشنایی داشته است و یکی دیگر از مستشرقان مدعی است که با قرمطیان هم‌پیمان و هم‌داستان بود. ر. ک: قوس زندگی حلاج، ترجمه دکتر روان فرهادی، ص ۲۷؛ ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ص ۵۳۱-۶۱۶؛ تدین، حلاج و راز انا الحق، ص ۲۴۲.
۷. ذهبی، محمد شمس‌الدین، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۵۳.
۸. برای اطلاع بیشتر به این مقاله از جستار پیش رو مراجعه شود: بررسی روند دگردیسی مبانی راهنماشناسی صوفیه از مفهوم «صدق» به «ولایت»

مبتنی بر اصول و مبانی مشخصی است که آن مبانی در مذهب تشیع امامیه، وجود ندارد. ولایت در تصوف متشکل از چندین گزاره و رکن اساسی است که اثبات تمام این ارکان، مبتنی بر پذیرش مبانی خداشناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است، به طوری که اگر این پیش فرض‌های مبنایی به عنوان اصول موضوعه، به اثبات نرسند این گزاره‌ها در بحث ولایت، تبیین‌پذیر یا قابل اثبات نخواهند بود.

اما این گزاره‌ها عبارت‌اند از:

۱. ولایت به معنای فناء فی الله است (عبودیت ولی ساقط گشته و او متصف به صفات خدا می‌شود)؛

۲. ولایت، نوعی و اکتسابی است؛

۳. ولایت، مشکک و ذومراتب است.

در مقاله «بررسی مقایسه‌ای اندیشه ولایت در تصوف و تشیع» از سید علیرضا موسوی و محمدتقی سبحانی، تلاش شده است به مهم‌ترین وجوه تفاوت و تمایز دیدگاه صوفیه و شیعه در بحث ولایت اشاره شود. این پژوهش محور مطالعه مقایسه‌ای خود را در عناوینی چون: «مفاهیم»، «مبانی»، «اوصاف»، «کارکردها»، «مصادیق» و موضوع «خاتم‌الاولیاء» قرار داده است و نهایتاً به این مهم دست یافته است که آموزه ولایت در بینش صوفیه، در هرکدام از محورهای شش‌گانه مذکور، هیچ اشتراکی نداشته و با نگاه رایج شیعیان امامیه کاملاً متمایز و متغایر است.

اطاعت مطلق از ولی

در جریان تصوف، یکی از اصول کلیدی و بنیادین سیر و سلوک عرفانی، تبعیت محض از مرشد یا ولی است. از دیدگاه صوفیه، این تبعیت به مفهوم پذیرش کامل و بدون قید و شرط دستورات و فرامین مرشد است. در این رویکرد، مرید موظف است با حالتی از سرسپردگی و تسلیم کامل، خود را به هدایت و راهنمایی مرشد بسپارد و از هرگونه تردید، مخالفت و حتی پرسشگری در برابر او بپرهیزد. صوفیان بر این باورند که مرشد به مثابه واسطه‌ای بین سالک و حقیقت الهی، نقش محوری و مهمی در سیر و سلوک باطنی ایفا می‌کند و هدایتگر سالک در مسیر پریپیچ و خم و دشوار معنوی است.

پیروی بی‌چون و چرا از مرشد، همواره از سوی منتقدان این دیدگاه مورد نقد و تردید جدی قرار گرفته است. از نقدهای اصلی بر این نگاه، نادیده گرفتن استقلال فکری و آزادی

عقلی سالک و همچنین وقوع تعارض میان دستورات مرشد و تعالیم شریعت است. منتقدان معتقدند که این نوع تبعیت، می‌تواند منجر به شریعت‌گریزی شده و قدرت تحلیل و قضاوت را از سالک سلب کند.

صوفیه این ضرورت پیروی بی‌چون‌وچرا را براساس استدلال‌ها و مبانی گوناگونی توجیه می‌کنند. آنان با استناد به مجموعه‌ای از شواهد و منابع دینی، فلسفی و فقهی، تلاش می‌کنند تا این ضرورت را از حیث عقلی و نقلی اثبات کنند. در مقاله‌ای به نام «تحلیل و بررسی ادله و مبانی اصل تبعیت محض از مرشد» اثر یونس رمزی و صفدر ویس مرادی، این ادله با رویکردی جامع بررسی شده است. نویسندگان در این مقاله به دسته‌بندی و تحلیل این ادله پرداخته‌اند و آن‌ها را در سه حوزه اصلی جای داده‌اند:

۱. استدلال‌های کلامی و فقهی؛

در بخش نخست، نویسندگان به استدلال‌های مبتنی بر اصول کلامی و فقهی می‌پردازند. این دسته از ادله بر مبنای آموزه‌های دین اسلام، به‌ویژه دیدگاه‌های اصولیان و فقیهان، استوار است. برخی صوفیان با تکیه بر مفهوم قطع و حجیت قطع، تبعیت از وی را ضرورتی غیرقابل انکار و معقول معرفی می‌کنند.

۲. استدلال‌های عرفانی و باطنی؛

در دسته دوم، ادله عرفانی و باطنی مطرح می‌شود که این استدلال‌ها بیشتر در بستر خود دستگاه فکری و عرفانی صوفیه معنا می‌یابند. از دیدگاه آنان، سیروسلوک معنوی، مخاطرات و پیچیدگی‌هایی دارد و تنها کسانی که به معرفت و کشف و شهود دست یافته‌اند، می‌توانند به‌خوبی آن را طی کنند؛ ازاین‌رو، مرشد به‌عنوان راهنما و رهبر معنوی، برای سالک لازم و ضروری است تا او را از اشتباه‌ها و خطرهای احتمالی نجات دهد.

۳. استناد به متون و حیانی؛

بخش سوم از ادله مورد بررسی در این مقاله، به متن‌های و حیانی، شامل آیه‌های قرآن و روایت‌ها، اختصاص دارد. صوفیان با استناد به برخی آیه‌های قرآن، به‌ویژه آیه‌هایی که به اطاعت از پیامبر ﷺ و اولیای الهی توصیه کرده‌اند، بر ضرورت تبعیت از مرشد تأکید می‌کنند. آن‌ها بر این باورند که اطاعت و سرسپردگی از مرشد، در ادامه اطاعت از خداوند و پیامبر است و به همین دلیل از مشروعیت دینی برخوردار است.^۱

۱. برای اطلاع بیشتر به این مقاله از جستار پیش رو مراجعه شود: تحلیل و بررسی ادله و مبانی اصل تبعیت محض از مرشد.